

---

۲۱ جُنْگِ اَنَدِيشَه

---

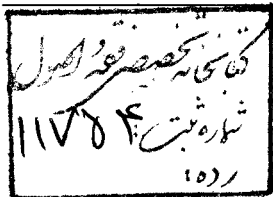
ع



---

جنگ اندیشه ۲۱

---



# فلسفه فقه

---

حجت الاسلام مهدی مهریزی



## دفتر نشر فرهنگ اسلامی

نام کتاب: فلسفه فقه

تألیف: حجت الاسلام مهدی مهریزی

همکار فنی: دفتر ویرایش

چاپ اول: ۱۳۷۸

تعداد: ۲۰۰۰ جلد

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپخانه دفتر نشر فرهنگ اسلامی

فروشگاه مرکزی: خیابان فردوسی، روبه روی فروشگاه شهر و روستا. تلفن: ۳۱۱۲۱۰۰

فروشگاه شماره یک: میدان انقلاب، بازارچه کتاب. تلفن: ۶۴۶۹۶۸۵

فروشگاه شماره دو: میدان انقلاب، خیابان ۱۶ آذر. تلفن: ۶۴۱۸۹۳۵

فروشگاه شماره سه: قم، خیابان ارم، سه راه موزه. تلفن: ۷۳۸۱۵۰

دایره پخش: ۳۹۲۰۳۰۷

شابک: ۹ - ۷۴۲ - ۴۳۰ - ۹۶۴ - ۹۶۴ - ۴۳۰ - ۷۴۲ - ۹ ISBN 964 - 430 - 742 - 9

از پایگاه ما در شبکه جهانی دیدن کنید: <http://www.islamcpo.com>  
نشانی الکترونیک دفتر نشر فرهنگ اسلامی: [info@islamcpo.com](mailto:info@islamcpo.com)

## بسم الله الرحمن الرحيم

انقلاب اسلامی در آستانه هزاره سوم میلادی که عصر دانایی و اطلاعات لقب گرفته است، با چالشی بسیار بزرگ در عرصه اندیشه، نظریه پردازی و عمل مواجه است. چالشی که از دورانه‌های بسیار دور شکل گرفته و آثار خود را بر تمام شئون فردی و اجتماعی بر جای گذاشته و اندیشمندان اصلاح طلب و نواندیش را به چاره‌جویی واداشته است. انقلاب اسلامی در این مبارزه نابرابر، از پشتوانه‌ای عظیم، فرهنگی بالنده و رشد یابنده و از آنها مهمتر، مکتبی مترقی برخوردار است که رهروان و پیروان خویش را به تفکر، اندیشه‌ورزی و کسب دانش و تجربه از هر ملت و قومی تشویق و ترغیب می‌نماید و آنان را به جدال احسن فرا می‌خواند؛ ره‌توشه‌هایی که اگر خوب از آنها بهره گرفته شود سعادت، نیک‌بختی و دستیابی به پیشرفتهای مادی و اگر مورد غفلت قرار گیرد عقب ماندگی و بحران هویت را به همراه دارد.

باری، دست‌اندرکاران مؤسسه توسعه دانش و پژوهش ایران به انگیزه ایجاد زمینه مناسب برای تعاطی افکار، عرضه و ترویج اندیشه، جامع‌نگری در کسب دانش و معارف بشری و عمق بخشیدن به نگرش دانش پژوهان حق‌جو و در یک کلام رشد و تعالی جامعه، درصدد برآمدند با دعوت از اندیشمندان و صاحب‌نظران، جلسات سخنرانی و گفتگویی درباره مسائل فکری جامعه برگزار کنند و حاصل آنها را به صورت کتاب در اختیار علاقه‌مندان قرار دهند. آنچه پیش‌رو دارید، متن سخنرانی استاد فرزانه جناب حجت‌الاسلام مهدی مهریزی است که طی یک جلسه ارائه شده و پس از آماده‌سازی به تأیید ایشان رسیده است.

جا دارد از حجت‌الاسلام مهدی مهریزی و مدیریت محترم دفتر نشر فرهنگ اسلامی و همکاران گران‌قدر ایشان که امکان چاپ و انتشار این کتاب را فراهم کردند، صمیمانه سپاسگزاری نمایم.

رئیس مؤسسه توسعه دانش و پژوهش ایران



## فلسفه فقه

موضوع بحث ما «فلسفه فقه» است و من تلاش می‌کنم اهمیت و جایگاه آن را در علوم اسلامی تا اندازه‌ای روشن کنم. این موضوع و عنوان، مفهومی نو و ناشناخته است و شاید معانی متعددی را در بدو شنیدن در ذهنها تداعی کند. شاید هر کس عنوان فلسفه فقه را بشنود، گمان کند که من می‌خواهم یک دسته احکام را که در فقه اسلامی هست توجیه کنم و علت آنها را بگویم. اما من در صدد این نیستم که احکام شریعت را فلسفه‌یابی و علت‌یابی بکنم، بلکه طبق تعریفی که مطرح خواهد شد فلسفه فقه دانشی فراتر از فقه و در واقع جزو فلسفه‌های مضامینی است که امروزه در بسیاری از علوم مطرح می‌شود؛ مانند فلسفه فیزیک، فلسفه ریاضی، فلسفه تاریخ، فلسفه علوم اجتماعی و فلسفه حقوق. در اینجا نیز وقتی عبارت فلسفه به کار می‌رود در این عناوین قرار می‌گیرد. ما فقه را به عنوان یک دانش پذیرفته‌ایم. این دانش در برابر پرسشهایی اساسی و کلان قرار دارد که به تنهایی قادر به پاسخ به آنها نیست و تنها با کمک یک دانش قبلی و پیشینی که فراتر از فقه است، می‌توان به این پرسشها پاسخ داد.

برای روشن شدن بحث، برخی اصطلاحات را توضیح می‌دهم. علم فقه دانشی است که متکفل تبیین علمی رفتارهای فردی و جمعی است، خواه این رفتارها ظاهری باشند و یا باطنی. وظیفه فقیه در این علم پرداختن به بخش بیرونی و عملی دین است. وی مشخص می‌کند که دین در مسائلی مانند سیاست، اقتصاد، فرهنگ، مسائل عبادی، فردی، خانواده، حقوق، مجازات و... چه دستورهایی دارد و همچنین آداب و رسوم، اخلاقیات و خصلتهای درونی دین را مشخص می‌کند. این گستره وسیع، موضوعات دانش فقه است و این دانش قواعد مشترکی برای اینها دارد که ابزار کار فقیه است و به آن علم اصول می‌گویند.

علم اصول یک علم آلی و دستوری است که تا به حال از آن به عنوان منطق اجتهاد و منطق فقه یاد شده است و به تعبیر دیگر می‌توان گفت که علم اصول در واقع علمی است که فقیه با استناد به آن، برداشتهای خود از مسائل شریعت را تثبیت می‌کند، مثلاً هنگامی که فقیه می‌گوید نماز جمعه واجب است و یا کیفر فلان جرم این است، در واقع با کمک علم اصول است که این برداشتهایش از مصادر دینی را مستند کرده است. مثلاً این روایت به این دلیل انتسابش به پیامبر برای ما محرز است که کلمه «امر» در آن آمده و از آن وجوب و الزام فهمیده می‌شود. اینها چیزهایی بوده که در علم اصول به کار می‌رفته است. لذا ما نباید گمان کنیم که «فلسفه فقه» همان علم اصول است. ممکن است تعدادی از مسائل فلسفه فقه در دوره‌های گذشته به خاطر اینکه جایگاه خاصی نداشته، در علم اصول مطرح می‌شده، اما فلسفه فقه دانشی فراتر از علم اصول و همچنین فراتر از خود فقه است.

علم اصول مکانیزم درونی برداشت از قرآن و حدیث را بیان می‌کند



اما فلسفه فقه به پرسشهای اساسی‌ای که در برابر کلیت فقه قرار دارد، پاسخ می‌دهد.

اینک برای وضوح مسئله به طرح این پرسشها می‌پردازیم:  
اولین سؤال بسیار مهم این است که فقه به چه مسائلی در زندگی انسان می‌پردازد. آیا فقط به مسائل فردی می‌پردازد یا می‌تواند به مسائل اجتماعی نیز بپردازد؟ وقتی وارد حوزه مسائل اجتماعی می‌شود، گستره‌اش تا کجاست؟ به حداکثر دخالت دین در عرصه زندگی اجتماعی معتقدیم یا به حداقل دخالت؟ آیا همه چیز را باید از فقه گرفت یا بخشهایی را خود دین به عقل، تجربه و دانش انسان واگذار کرده است. آیا در دین «منطقة الفراغ» داریم؟

نقش دین در عرصه‌های فرهنگ، سیاست، اقتصاد و... به چه اندازه است؟ اینها همه عرصه‌هایی است که از نظر علوم دینی، زیرپوشش فقه قرار دارند. یعنی در واقع باید دید که چه مقدار از مسائل فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و... را با فقه می‌توانیم حل کنیم، یا دین تا چه اندازه به مسائل کیفری، حقوقی، دادرسی و... می‌تواند پاسخ دهد. آیا آنچه در روایات و مصادر دینی آمده و در آن زمان اجرا می‌شد باید تا آخر زمان بر آن پافشاری کرد یا نه، اینها سیره‌های رفتاری زمان پیامبر بوده که دین هم آنها را تأیید کرده است اما نه به عنوان یک حکم ابدی (البته اینها همه سؤال است و در فلسفه فقه مورد کاوش قرار می‌گیرد).

به عنوان مثال آیا ما موظف هستیم تا آخر تاریخ بشریت قوانین دادرسی زمان پیغمبر را به کار ببریم؟ شما در روایات می‌بینید که پیامبر فرمودند: «أئما افضی بینکم بالبینات و الایمان» (من باینه گواه و شاهد) و قسم میان شما قضاوت می‌کنم. آیا باید تمام دادرسی‌ها تا آخر دنیا به

همین صورت باشد؟ در این صورت بسیاری از کارهای قضایی ما امروزه باطل خواهد بود، زیرا بسیاری از آنها براساس نظر کارشناس است. مثلاً تصادفی که صورت می‌گیرد یک دعواست زیرا در واقع آن فردی که آسیب دیده، شاکی و فرد آسیب‌زده، متشاکی است. در این هنگام قاضی برای صدور حکم در مورد صحنه تصادف نمی‌گوید شاهد بیاورید یا قسم بخورید. در اینجا نظر پلیس (افسر راهنمایی) مهم است. او فردی عادی است که بنا به میزانهای عدالت شرعی هم نمی‌گویند عادل است و قاضی نیز برطبق نظر او قضاوت می‌کند که فرضاً تصادف به عمد بوده و باید این مقدار خسارت پرداخته شود.

در این زمان این سؤال مطرح می‌شود که آیا این شیوه دادرسی که در سنت پیامبر آمده، یک امر تأییدی و امضایی بوده یا یک امر تأسیسی و ابداعی؟ اگر ابداع شریعت بوده که خوب یک متدین آن را باید در تمام دوره‌های زندگی حفظ کند، اما اگر یک امر امضایی و تأییدی است که آن زمان زندگیها محدود بوده و با این شیوه مسائل حل می‌شده، اما امروز کاربرد چندانی ندارد. الآن بسیاری از مسائل را با کمک آزمایشگاهها جواب می‌دهند، مثل اینکه آیا این فرد قاتل است یا نه؟ و پاسخ آن را از طریق انگشت‌نگاری و راههای دیگر به دست می‌آورند که آن زمان نبوده است. تمام این مسائل زیر مجموعه یک سؤال است که قلمرو فقه تا کجاست؟ فقه تا کجاهاى زندگى ما را مى‌تواند پوشش دهد؟ پاسخ این سؤال که فقه با تحولات پدیدآمده در زندگى بشر تا چه حد مى‌تواند خود را حفظ کند، نه در خود فقه و نه در علم اصول و نه در زیر مجموعه‌های اینهاست. بلکه در فلسفه فقه جای دارد.

دومین پرسش این است که زندگى بشر در حوزه‌های مختلف روابط،

ابزار و ابعاد در حال تغییر و تحول است و این تحولات اجتناب ناپذیرند. پس فقه چگونه می‌تواند ارتباط خود را با اینها حفظ کند؟ مثلاً در روایات آمده است که پیامبر فرمودند اگر کسی، دیگری را به عمد کشت باید قصاص شود و با شمشیر اجرای قصاص کنید. خوب آن زمان شمشیر وسیله خوبی بوده است ولی امروزه وسایل مدرنتری وجود دارد مثل تفنگ، صندلی برقی و... آیا امروزه هم با وجود این وسایل پیشرفته، باید از شمشیر استفاده کرد؟ و باز مثال ساده‌تر، بحث شطرنج است که امام مطرح کردند و یکی از همان مصادیق بود. در روایات عدیده‌ای آمده که بازی با شطرنج حرام است اما به مرور زمان تغییر و تبدلهایی در استفاده از این ابزار صورت گرفته است. در آن روزگار شطرنج ابزار قمار بود، اما امروزه یک ورزش و سرگرمی محسوب می‌شود. و حضرت امام در این مورد فرمودند که اگر در عرف امروز شطرنج وسیله بازی و سرگرمی است، بدون قصد برد و باخت انجام این بازی اشکالی ندارد.

یکی از نویسندگان عرب در مقاله‌ای به برپایی نماز جمعه در کشورهای مسیحی نشین اشاره دارد و پیشنهاد می‌کند چون تعطیلات روز یکشنبه است و جمعه همه به کار مشغول‌اند، بهتر است نماز جمعه را روز یکشنبه برگزار کنند. می‌بینید که این نویسنده با مسئله‌ای جدید که در زندگی مسلمانها پیش آمده روبه‌روست و برای رفع مشکل، چنین پیشنهادی را مطرح کرده است.

بعد از پیدایش بیمه تا مدتی علما بحث می‌کردند که آیا بیمه مصداق بیع است یا نه؟ یعنی می‌خواستند آن را زیر پوشش یک قرارداد و معامله شرعی قرار دهند.

همچنین در دوره‌های اخیر نظام بانکداری یک بحث جدی است

بدین معنا که چگونه می‌توان نظام بانکداری را که سود و بهره جزء لاینفک آن است - آن طور که می‌گویند - با حرمت ربا وفق داد.

آیا مالیات‌های مختلف که دولتهای اسلامی در این زمان می‌گیرند همان زکات است و می‌تواند جایگزین این دستور شرعی شود یا خیر؟ ارتباط اینها با هم چیست؟ و اگر امروزه مالیاتی را جدای از زکات می‌گیرند به‌خاطر این است که زکات برای حکومت و نیازمندان کافی نیست یا نه، آن دستور تعبدی محض است و این چیز دیگری است؟

اینها همه سؤالهای جدیدی است که به‌خاطر توسعه روابط، فقه با آن روبه‌رو شده است. در بررسی اینها به یک سؤال اساسی می‌رسیم و آن، این است که فقه در برخورد با تحولات زمان چگونه می‌تواند پویایی خودش را حفظ کند؟ مرحوم امام فرمودند:

«ما معتقد به فقه جواهری هستیم ولی این بدان معنا نیست که فقه اسلام، پویا نیست.»

حال پرسش این است که چگونه می‌شود با روش گذشته پویایی فقه را حفظ کرد؟ آیا این تناقض است یا یک جمع؟ این سؤال هم یک سؤال جدی است که باید در فلسفه فقه بدان پاسخ داد.

پرسش سوم این است که فقاهت یک حرکت و تلاش فکری است که فقیه و مجتهد انجام می‌دهد، سؤال مهمی که در این باره مطرح می‌شود این است که مجتهد چه علمی را باید بداند؟ شرایط مجتهد چیست؟ مجتهد وقتی به اجتهاد رسید چه تکالیف شرعی برایش هست و چه مناصبی را می‌تواند حائز بشود؟ مهمتر از همه آیا اطلاعات قبلی و غیردینی مجتهدین در درک امور تأثیر می‌گذارد یا نه؟ یعنی مثلاً نتیجه اجتهاد کسی که با داشتن دکترای جامعه‌شناسی می‌رود حوزه درس

می خواند با کسی که سیکل دارد و مجتهد می شود، یکسان خواهد بود یا نه؟ آیا اجتهاد مجتهدی که در کشورهای پیشرفته صنعتی زندگی کرده و روابط جدید را دیده و لمس کرده است با مجتهدی که در شهری محدود و کوچک زندگی کرده است، مشابه خواهد بود یا نه؟

مرحوم محمدجواد مغنیه کتابی دارد به نام فقه الامام الصادق که مجموعه ای است بسیار غنی و دیدگاههای نو و قابل توجهی دارد.

برای مثال وی مطرح می کند که بعضی از فقها معتقدند اهل کتاب نجس هستند، ولی برخی از فقها که در کشورهای دیگر زندگی کرده و ارتباط مسلمان با مسیحیان و یهودیان را دیده اند، مراجعه مجدد به متون و مصادر داشته و این نظر را صادر کردند که اهل کتاب پاک هستند. بنابراین، مشخص است که محیط زندگی مجتهد، بر نحوه برداشتش از نصوص و مصادر تأثیر می گذارد.

خلاصه سؤال این است که آیا این تأثیرگذاریها واقعیت دارد یا نه؟ و اگر واقعیت دارد چگونه می توان تضمین کرد که آنچه به دست آمده امری شرعی است؟

برای مثال آیا خصلتهای فردی مجتهد در اجتهادش تأثیر می گذارد یا خیر؟ و سؤال دیگر در همین حوزه این است که چرا فقها در امور با هم اختلاف دارند و اسباب این اختلافات چیست؟ اگر ما مصادرمان (قرآن و سنت) واحد است، چرا فردی می گوید نماز جمعه در زمان غیبت حرام است و دیگری می گوید واجب است؟ یکی می گوید به احتیاط واجب باید ترک کرد و دیگری می گوید به احتیاط واجب باید خواند؟ این اختلافات چگونه پدید می آید؟ آیا راه حلی برای از بین بردن یا کم کردن این اختلاف نظرها وجود دارد. اینها همه زیرمجموعه مسئله تحلیل

معرفت‌شناسی اجتهاد است و اینکه چه چیزهایی بر اجتهاد اثر می‌گذارد. آیا عرف و آداب و رسوم جامعه اثری بر اجتهاد علمای دین می‌گذارد؟ مثلاً در دوره صفویه یک رویکرد بسیار جدی به مسائل اجتماعی اسلام به وجود آمد. اگر کتابهای آن دوره را نگاه کنید رساله‌های زیادی در مورد نماز جمعه، ولایت فقیه و خراج نوشته شده است. یا مثلاً بعضیها گفته‌اند اخباری‌گری که در واقع یک طرز تفکر است، معلول دوره هرج و مرج در تاریخ ایران است، که بعد از دوره صفویه به وجود آمد. زیرا وقتی هرج و مرج است هر کس می‌خواهد برای فعالیتی که انجام می‌دهد یک مجوز شرعی پیدا کند؛ لذا دیدگاهها و هدفها مختلف است. بعد که حکومت مقتدر قاجاریه شکل گرفت بار دیگر تفکر اصولی غالب شد. هنگامی که جامعه به یک اقتدار و ثبات می‌رسد، نیازمند قاعده می‌شود. آن وقت به دنبال اصول و ضوابط می‌رود. لذا تفکر اصولی در تاریخ ایران در دوره اخیر، زمانی گسترش می‌یابد که حکومت ایران، حکومتی مقتدر و با ثبات می‌شود. و در واقع اخباری‌گری در فترت بین صفویه و قاجاریه به وجود آمد. پس معلوم می‌شود که اوضاع و احوال اجتماعی - اگر این تحلیل درست باشد - بر اجتهاد تأثیر می‌گذارد.

مثال دیگر اینکه تا زمان علامه حلی، بیشتر فقها یا غالبشان معتقد بودند که آب چاه، آب قلیل است؛ به صرف تماس با نجس، نجس می‌شود. از زمان علامه حلی (قرن هفتم) به بعد، این فتوا به این صورت عوض می‌شود که در واقع آب چاه مثل آب جاری و آب باران، معتصم است، یعنی به صرف تماس با نجس، نجس نمی‌شود. آیا واقعاً پیدایش چنین نظریه‌ای امری تصادفی بود یا نوع زندگیهای آن زمان به گونه‌ای بود که مسئله تغییر کرد.

همچنین است مسئله سن بلوغ دختران که این اواخر مطرح شده است. اغلب فقهای مشهور سن بلوغ دختران را ۹ سال می‌دانند. یعنی دختر از نه سالگی باید روزه بگیرد و حجابش را حفظ کند. قبل از انقلاب این مسائل فردی بود؛ یعنی کسی که پایبند بود، دختر نه ساله خود را موظف می‌کرد روزه بگیرد و نماز بخواند. عده‌ای هم که اصلاً پایبند این مسائل نبودند، اما بعد از انقلاب این مسائل در دستور و قانون قرار می‌گیرد، یعنی در مدرسه دختر بچه نه ساله حق ندارد ماه رمضان آب بنوشد، باید حجابش کامل باشد و... اما مشکلاتی که این فتوا به همراه داشت مانند مشقت روزه در ماه رمضان و پیامدهای حقوقی آن برخی فقها را بر آن می‌دارد که مجدداً به نصوص و روایات مراجعه کنند و این نظریه اعلام می‌شود که سن بلوغ دختران ۱۳ سال است.

به هر حال این پرسش جدی است که آیا می‌توان این اختلاف نظرها را تقلیل داد؟ این هم از جمله سؤالهای جدی‌ای است که در برابر فقه قرار دارد و باز جایش در «فلسفه فقه» است.

چهارمین سؤال مربوط می‌شود به منابع دینی و فقهی. منابع فقهی ما چیست؟ ما به سادگی می‌گوییم قرآن، سنت، اجماع و عقل. خوب این درست و مسلم است. اما هر کدام از اینها سؤالات جدی‌ای را بر می‌انگیزند. مثلاً اینکه قرآن منبع و مصدر است یعنی چه؟ بحثی که از گذشته مطرح بود و به‌ویژه در سالهای اخیر باز هم مطرح شده، این است که آیا قرآن کتاب تشریح است یا نه؟ به‌ظواهر قرآن می‌توان استناد کرد یا خیر؟ در گذشته پیروان اخبار به این سؤال پاسخ منفی داده‌اند. آنها می‌گفتند ظواهر قرآن حجت نیست، فقط باید سراغ احادیث و روایات رفت. تنها به آیه‌ای می‌توانیم استناد کنیم که در کنارش حدیث و روایت

ما اینست = (هنرمندانه) از نظر

باشد. و امروزه مطرح می‌شود که قرآن در واقع یک ماینفست دینی است نه یک کتاب دستوری. خودش قانون نیست، بلکه ما باید براساس آن، قانون را آن استخراج کنیم. اگر چیزی در قرآن آمد ما نباید به آن عمل کنیم. این حرف، نفی و اثباتش پیامدهای بسیار دارد. و با فلسفه فقه می‌توان به این سؤال پاسخی صریح داد و گفت: قرآن کتاب تشریح است و هنگامی که قرآن بر مطلبی دلالت روشن و صریح دارد، می‌توانیم به آن استناد بکنیم و آن را در قانون بیاوریم و آن شبهه و سؤال را عالمانه پاسخ بدهیم.

در حوزه حدیث هم سؤالهای بسیار زیادی وجود دارد. آیا همه احادیثی که از پیامبر و ائمه به دست ما رسیده، بیان حکم‌الله بوده یا بخشی از آنها به عنوان حاکم بوده است. تفاوت این دو در این است که اگر پیامبر (ص)، یا حضرت علی (ع) سخنی را فرمودند، به عنوان حکم‌الله و مبین دستور دینی می‌گفتند. مشمول این سخن خواهد بود: «حلال محمد حلال الی یوم القیامة و حرام الی یوم القیامة». یعنی دستوری جاودانه و ابدی است.

اما ما اعتقاد داریم که پیامبر و ائمه یک منصب حکومتی و زعامت اجتماعی هم داشته‌اند و گاه از زاویه منصب اجتماعی سخن گفته‌اند. در این صورت، این دستور حکومتی بوده و به شرایط خاص خود محدود می‌شود، لذا برخی چیزها را پیامبر عمل می‌کردند که حضرت امیر عمل نمی‌کردند یا بعضی چیزها را حضرت امیر عمل می‌کردند که پیامبر عمل نمی‌کردند. مثلاً گفته می‌شود که در یک دوره از اسبها زکات گرفتند، با اینکه جزو مواد زکات (گاو، گوسفند و شتر) نیست. گفته شده این حکم یک حکم حکومتی بوده، بنابراین قابل تعمیم نیست.



تفکیک روایاتی که به عنوان حاکم از پیامبر و ائمه رسیده، از روایاتی که به عنوان مبلغ عن الله به ما رسیده، در فهم مسائل دینی خیلی تأثیر دارد. بحث دیگری که در همین زمینه مطرح می‌شود، در حوزه دایره عصمت است. آیا دایره عصمت مربوط به هر دو بخش است یا اجرائیات را شامل نمی‌شود.

در مورد اجماع هم بحثهای جدی بسیار است، مانند اینکه اجماع چه میزان حجیت دارد و این توافق، توافق چه کسانی است؟ آیا توافق کسانی که در دوره‌های گذشته زندگی می‌کردند در این دوره‌ها هم قابل اعتناست؟ آیا اجماع در مسائل اصلی حجت است یا در جزئیات هم حجیت دارد؟ مثلاً مرحوم امام فرمودند که اجماع در فروع حجیت ندارد و در مسائل کلان حجیت دارد. چون مسائل کلان در تمام دوره‌ها مطرح بوده است. خوب این بحثی جدی است.

پرسش دیگر مربوط به عقل است که عقل یکی از منابع است یعنی چه؟ چه چیزی را به کمک عقل می‌توانیم بفهمیم؟ عقل چه کسی؟ عقل من یا عقل جمعی؟ خوب عقل جمعی یعنی عقل چه کسانی؟ اینکه گفته می‌شود عقل فطری صحیح است، تعبیری کاملاً انتزاعی است؛ ولی حد و مرزش چگونه مشخص می‌شود؟ این چهار حوزه مربوط می‌شود به منابع فقه. پرسشی که در این حوزه‌ها مطرح می‌شود در فلسفه فقه مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.

پرسش پنجمی که در برابر کلیت فقه قرار دارد، این است که فقه اسلامی چه اهدافی را دنبال می‌کند؟ آیا فقه ما مواضع روشن و واضحی دارد؟ تأثیر این سؤال این است که اگر بگوییم اهداف و مواضع روشنی را دنبال نمی‌کند یا ما نمی‌دانیم، بسیاری از احکام با هم متناقض می‌شود و

ناسازگار و نمی‌توانیم ارتباطی میان این احکام برقرار کنیم. اما اگر گفتیم فقه اسلامی پنج هدف اساسی را دنبال می‌کند، یعنی می‌خواهد که به این پنج هدف برسد، ابتدا باید احکام را دسته‌بندی و میان آنها یک ارتباط درونی برقرار کرد. می‌شود برخی از احکام را با آن اهداف نقد کرد. حال اگر ما فرض کردیم که عدالت یکی از اهداف فقه است و این را پذیرفتیم که فقه اسلامی دنبال تحقق عدالت است، چنانچه فتوای مجتهدی با عدالت ناسازگار شد، آیا ما می‌توانیم به خاطر اینکه این حکم تأمین‌کننده این مقصد و هدف نیست و با آن ناسازگار است، آن را کنار بزنیم؟ مثلاً در بحث حضانت گاهی گرفتن کودک از مادر و دادن وی به پدر، مصداق ظلم است. یعنی قضاوت عمومی جامعه این است که ظلم است. خوب اگر فقه می‌خواهد تأمین‌کننده عدالت باشد، این حکم به آن عدالت منتهی نمی‌شود.

یا مثلاً یکی از اهداف فقه حفظ حریت و آزادی انسان است، حال اگر حکمی به این منتهی نشد چه باید کرد؟ پس فقه اسلامی چه اهداف و مقاصد کلانی را دنبال می‌کند؟ این بحث از دوره‌های گذشته بین اهل سنت به‌طور جدی مطرح شده است.

شاطبی کتابی دارد به نام الموافقات که در مورد علم مقاصد است. در دوره‌های اخیر هم اهل سنت کتاب‌های خیلی خوب و جدی در مسئله مقاصد شریعت و اهداف تشریح نوشتند. منتهی در شیعه این مباحث به صورت ضمنی مطرح شده، و در واقع کتاب منسجمی نداریم.

اهل سنت مقاصد شریعت را پنج قسمت کردند: حفظ عقل، دین، جان، نسل و فقه را حافظ آن قرار دادند. اینها در واقع اهداف اصلی است که کلیت فقه می‌خواهد حفظشان کند. بعد آمدند بر اساس این فقه را

طبقه‌بندی کردند: ضروریات، مُحَسِّنَات، نیازمندیها و تعبیراتی از این دست که غزالی و دیگران دارند، این هم بحثی کاملاً جدی است.

ششمین سؤالی که در برابر فقه قرار دارد این است که متونی که مورد استناد فقیه است چگونه باید تفسیر شود؟ قرآن و سنت را چگونه باید تفسیر کرد؟ آیا تفسیر عرفی کنیم یا تفسیر عقلی یا براساس داده‌های علمی تفسیر کنیم؟ آیا ما در فهم روایات و نصوص باید همان قالب و لفظ و شکل را حفظ کنیم یا نه؟

یک نمونه فتوا در متون فقهی. در دوره‌ای که فقها معتقد بودند آب چاه حکم قلیل را دارد و به مجرد تماس با نجس، نجس می‌شود، این بحث مطرح شد که خوب اگر چاهی آبش نجس شد، چگونه آن را تطهیر کنیم. می‌گفتند باید دید آن وسیله نجس‌کننده چه بوده است؛ و مناسب با آن باید از چاه آب خارج کرد. مثلاً اگر گنجشک بوده، چند سطل آب باید کشید؛ اگر گاو بوده، چند سطل؛ اگر گوسفند مرده‌ای افتاده، چند سطل. بحث این بوده که باید عین نجس را بیرون آورد، پس از آن یک مقدار آب کشید تا چاه پاک شود. تا اینجا بحثی نیست؛ مسئله‌ای که مطرح بوده و در کتابهای فقهی و نوشته‌های شیخ بهایی، صاحب حدائق هم آمده، این است که در روایات مربوط به مسئله واژه «رجل» استعمال شده است یعنی مرد هفت دلو آب یا بیست دلو بکشد. حالا این بحث مطرح شده که اگر زنی آمد این دلو را کشید، چه؟ بعضیها گفته‌اند پاک نمی‌شود، چون کلمه رَجُل آمده، کلمه مرأة نیامده. این یک نوع تفسیر فقهی است. و در مقابل برخی دیگر فتوا داده‌اند که تفاوتی نیست.

بعضیها نصوص را کاملاً عقلی تفسیر کردند و بعضی دیگر، کاملاً عرفی. مرحوم امام (ره) از کسانی بود که معتقد بود دین همان روش عقلا

و عرف عمومی را در بیان مقاصد و مطالبش پیشه کرده و ما باید همان را در نظر بگیریم که نتیجه‌اش با زمانی که بخواهیم نصوص را عقلی تفسیر کنیم کاملاً متفاوت خواهد بود.

پس اگر کسی بگوید هنگامی که مرد آب چاه را بکشد پاک می‌شود و هنگامی که زن آب چاه را بکشد، پاک نمی‌شود، درواقع او عرفی تفسیر نکرده، بلکه بر طبق فرهنگ لغت تفسیر کرده است.

آیا ما مجازیم نصوص شرعی را این‌گونه تفسیر کنیم یا نه؟ تفسیر نصوص (آیات قرآنی و کلیه احادیث و روایاتی که از پیشوایان دینی به ما رسیده) چه شیوه‌هایی دارد؟ یا مثلاً گفته می‌شود ظواهر حجت است، بعد هم بحث می‌شود که ظواهر یعنی برداشت هر فرد از یک مسئله، بدین صورت که ممکن است افراد مختلف از یک متن استنباطهای مختلف بکنند و به همین خاطر مسلماً اختلاف نظرهایی پیدا می‌شود. آیا واقعاً نمی‌شود قواعد و ضوابط خاصی برای این برداشتها در نظر گرفت؟ بنابراین، چگونگی تفسیر نصوص سؤالی جدی است که در برابر فقه قرار دارد و جایش در «فلسفه فقه» است.

هفتمین سؤالی که باز در برابر فقه قرار دارد این است که فقه ما مستند می‌شود به سلسله نصوصی که زمانی طولانی بر آنها گذشته است و بخشی از آن قرآن است که به اتفاق و اعتراف همه قطعی السند است. یعنی درواقع در سند بودن قرآن تردید و شکی نیست. اما بخش عظیمی از منابع و مستندات فقهی ما، احادیث است. این احادیث با فاصله زمانی بسیار به ما رسیده است و در آنها دستکاریهای متعددی شده است. خود پیامبر فرموده‌اند که بسیار بودند کسانی که به من دروغ بسته‌اند. خوب این دروغها را از راستها چگونه شناسایی کنیم؟ شیوه ارزیابی اسناد فقهی

چیست؟ اگر در یک محکمه قضایی اختلاف طرفین مبتنی شود بر سندی که این سند مربوط به صد سال یا پنجاه سال گذشته است، آن سند باید کارشناسی بشود که معلوم شود آیا اعتبار دارد، مربوط به آن زمان هست، خط، خط همان کاتب و امضا، امضای همان شاهد است یا نه؟ تا کارشناسی صورت نگیرد قاضی نمی تواند براساس آن داورى کند. خوب فقیه هم براساس یک سری اسنادی که زمان طولانی ای بر آنها گذشته، نظر می دهد و دیدگاه ارائه می کند. اینها را چگونه باید ارزیابی کند و چگونه می تواند به صحت و سقم آنها پی ببرد؟ همین که مسلم شد در لابه لای این روایات و احادیث روایات ساختگی وجود دارد، حالا کم یا زیاد، فرقی نمی کند، باید آن را پیگیری کرد. بنابر این شیوه ارزیابی اسناد فقهی یک سؤال دیگر است که در فلسفه فقه جای می گیرد.

این سلسله سؤالات مسائل اصلی و اساسی ای است که در برابر کلیات فقه قرار دارد و تنها از طریق دانشی به نام «فلسفه فقه» می توان به آنها پاسخ گفت. این عنوان سابقه طولانی ندارد. برخی از شاخه هایش در گذشته مطرح بود؛ مثلاً «علم المقاصد» که به آن اشاره شد، در میان اهل سنت سابقه چند قرنی دارد، یا بحث «اسباب اختلاف الفقهاء» که اهل سنت کتابهای ارزنده ای در مورد آن نوشته اند و از آن بحثهای جدی شده است، یا «علم الخلاف» یا «الفقه المقارن» که باز سابقه نسبتاً طولانی دارد. اما بسیاری از مسائل، جدید و نو است. این سلسله مسائل در گذشته کم و بیش مطرح بوده، ولی به لحاظ اینکه خیلی شفاف نبود و تأثیرش در برداشتها مشخص نبود، در رشته های دیگر پخش بوده است. بخشی از این سؤالات در علوم قرآنی، بخشی در علوم حدیث، بخشی در تاریخ فقه و بخشی در علم کلام مطرح می شده است. امروز با توجه به گسترده گی این

سؤالها و میزان تأثیرگذاریش باید دانشی ابداع شود و اینها از حوزه‌های مختلف علوم پراکنده جمع‌آوری و یکجا به‌عنوان دانش «فلسفه فقه» مورد بحث و بررسی قرار گیرد. آن چیزی که اینک مطرح است، این است که فلسفه فقه دانشی است در کنار فقه و بالاتر از علم اصول و از علم حدیث و علوم قرآن نیز بهره می‌گیرد. این دانش خود جایگاهی خاص میان علوم اسلامی دارد که رابطه‌اش با فقه مثل رابطه کلام و فلسفه دین است. ما در گذشته علم کلام داشتیم، یعنی آنچه مربوط بود به مسائل ایمانی، معارفی و اعتقادات، همه آنها در علم کلام مورد بحث و بررسی قرار می‌گرفت. اما چون سؤالهای کلان‌تر و جدی‌تر زیاد شد و نمی‌شد همه آنها را در علم کلام مطرح کرد و نیز برخی از آنها قبل از علم کلام قرار داشت، دانشی به‌عنوان فلسفه دین به‌وجود آمد که سؤالهای اساسی را که رویاروی کل دین است، پاسخ داد. یعنی ما با فلسفه دین، اصل جایگاه دین را مشخص می‌کنیم، بعد وقتی می‌خواهیم به تبیین دین بپردازیم، می‌رویم به سراغ علم کلام. فلسفه فقه و فقه هم در واقع چنین وضعیتی دارد. تحولاتی که در زندگی انسان رخ داده است در فقه هم رخ داده و پرسشهای جدی باعث شده است که ما نیازمند دانشی به نام «فلسفه فقه» شویم. و همان‌طور که فلسفه دین جایگاه خود را یافت، فلسفه فقه نیز جایگاه خود را پیدا کرد.